

اندیشه کارل اشمیت و مسئله هویت های واکنشی در جغرافیای سیاسی معاصر

دکتر مرتضی قورچی^۱، دکتر محمد تقی فزلسلی^۲، سپیده السادات موسویان^۳

تاریخ وصول: ۱۳۹۸/۱۲/۱۰، تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۱۱/۱۵

چکیده

کارل اشمیت، فیلسوف و حقوقدان برجسته آلمانی که همواره در طول زندگی اش به طرفداری از حکومت رایش سوم متهم می شد با وجود اینکه در دادگاه نورنبرگ از اتهامات تبرئه شد و تا سال ۱۹۸۵ عموماً در نزوا زندگی خود را سپری کرد. ولی انزوای اشمیت هیچوقت مانع از نوشتن او و انتشار اندیشه هایش در طول قرن بیستم نشد. اشمیت از جمله متفکران بزرگی است که دیدگاه‌ها و افکارش، در طول دهه‌های گذشته بر اندیشمندان مختلفی چون هانا آرنت، یورگن هابرماس و جورجیو آگامبن تأثیرگذار بوده است. هنگامی که اشمیت کتاب امر سیاسی را نوشت به طور شفاف بیان کرد که اساساً سیاست را باید در تمایز میان دوست و دشمن تعریف کرد. امروزه نئولیبرالیسم که اعتقاد راسخ به کوچک‌سازی دولت و نیروهای بازار برای تنظیم مناسبات اجتماعی و مدیریت سرزمین دارد، باعث شکل‌گیری تعارضات اجتماعی بزرگ در درون و کشمکش‌های ژئوپلیتیکی در بیرون از مرزهای کشورها شده است. سیاست‌های نئولیبرال به همراه شیوه تولید اقتصاد پست فوردیسم در سالهای اخیر وضعیتی را شکل داده است که شکاف‌های اجتماعی در درون کشورها و همین‌طور در مقیاس جهانی را افزایش داده است. افزایش این شکاف‌ها در لایه‌های اجتماعی خود سبب‌ساز بحران‌های درونی کشورها شده و از طرفی بسیاری از کشورها را درگیر اعتراض‌های گسترده اجتماعی کرده است. از نظر اندیشمندان بزرگی چون فوکویاما، چنین تعارضات اجتماعی باعث شکل‌گیری هویت های واکنشی در درون کشورها شده است. امروزه در بسیاری از آثار و نوشته‌های جغرافیدانان سیاسی می‌توان توجه اندیشمندان برجسته‌ای چون کلودیومینکا و آناجی سکورا را دید که بر فلسفه سیاسی اشمیت تمرکز کرده‌اند، و شکل‌گیری هویت های واکنشی را در ارتباط با امر سیاسی و تمایز دوست و دشمن در فضای جهانی شدن و اقتصاد پست فوردیسم جستجو می‌کنند. سوال اصلی مقاله درباره این مسئله است که چرا فلسفه سیاسی اشمیت و بویژه مقوله امر سیاسی در ارتباط با هویت های واکنشی در کانون گفتمان های جغرافیای سیاسی جهان قرار گرفته‌اند؟

کلیدواژگان: کارل اشمیت، جهانی شدن، نئولیبرالیسم، هویت های واکنشی، جغرافیای سیاسی

۱- عضو هیئت علمی دپارتمان جغرافیای انسانی و برنامه ریزی فضایی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران، نویسنده مسئول،

(ایمیل: m_ghourchi@sbu.ac.ir)

۲- دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران، مازندران، ایران

۳- فارغ التحصیل کارشناسی ارشد، جغرافیای سیاسی از دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

مقدمه

کارل اشمیت (۱۸۸۸-۱۹۸۵)، فیلسوف و حقوقدان برجسته آلمانی که همواره در طول زندگی اش به طرفداری از حکومت رایش سوم متهم می شد با وجود اینکه در دادگاه نورنبرگ از اتهامات تبرئه شد ولی تا سال ۱۹۸۵ عموماً در نزوا زندگی خود را سپری کرد. امروزه در بسیاری از آثار منتشر شده، از اشمیت به عنوان یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان فلسفه سیاست و حاکمیت و منتقد تفکر لیبرالی یاد می‌شود. نیک می‌دانیم آثار او فراوان است و زمینه‌های متنوعی را در برمی‌گیرد: از فلسفه سیاسی و حقوق اساسی گرفته تا سیاست و حقوق بین‌الملل. اشمیت در آلمان شکست خورده و فروپاشیده بعد از جنگ جهانی اول، دوران جوانی خود را سپری می‌کرد و با وضعیت بهم ریخته و به نوعی فروپاشی شده اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آلمان «جمهوری وایمار» مواجه بود که در شکل‌گیری افکار او تأثیر بسزایی داشت (Bendersky, 1983). اساساً دوران جوانی اشمیت در وضعیتی سپری شد که آلمان بعد از جنگ جهانی اول با ابر تورم، ویرانی، دولت ضعیف و سست بنیان مواجه بود و عملاً زندگی برای مردم این کشور بسیار سخت و دشوار شده و حقارت بزرگی آلمانی‌ها بر روح روان خود احساس می‌کردند. (Balakrishnan, 2000). کارل اشمیت در چنین فضایی مطالعه می‌کرد و اندیشه‌های خود را که سخت به دنبال نقد تفکرات و اندیشه‌های لیبرال دموکراسی و کمونیسم بود به تحریر در می‌آورد. او اعتقاد داشت که لیبرال دموکراسی و اثرات مخرب آن می‌تواند ساختار دولت و سیاست را با بحران و خطر نابودی مواجه سازد. اشمیت با نوشتن کتاب مفهوم امر سیاسی^۲ و همین‌طور کتاب رمانتیسم سیاسی^۳ و الهیات سیاسی^۴ بعد از سال ۱۹۳۳ جذب حزب نازی آلمان شد. او کوتاه زمانی با دستگاه قضایی آلمان نازی همکاری کرد اما خیلی زود منتقد آن شد و از به سمت و سوی فعالیت‌های دانشگاهی روی آورد. با این همه هم در دوره «وایمار» و هم بعد سقوط نازی‌ها کارل اشمیت جایگاه خود را به عنوان یک متفکر طراز اول حفظ کرد (Mehring, 2009).



شکل ۱: کارل اشمیت

و تا آخر عمر نیز که در سال ۱۹۸۵ درگذشت، در انزوا زیست (Dyzenhaus, 1997). اما آنچه که باعث شد تا کارل اشمیت نیمه دوم و اوایل قرن بیست و یکم مجدداً برجسته شود و در آثار اندیشمندان بزرگی هم چون هانا آرنت و جورجواگامین مورد بحث قرار گیرد، اساساً وضعیت سرمایه‌داری معاصر و یا نئولیبرالیسم که بحران‌های اجتماعی و سیاسی گسترده‌ای را در جامعه جهانی خلق کرده است از این روجغرافیدانان سیاسی برجسته‌ای چون کلودیو مینکا و

۱- Carl Schmitt

۲- از کارل اشمیت به زبان فارسی کتاب‌های بسیاری ترجمه شده است بدین شرح: الهیات سیاسی، ۱۳۹۰، مفهوم امر سیاسی، ۱۳۹۳، رمانتیسم سیاسی، ۱۳۹۳، لویاتان در نظریه دولت هابز، ۱۳۹۵، نظریه پارتیزان، ۱۳۹۶ و....

۳- The Concept of The Political

۴- Political Romanticism

۵- Political Theology

۶- Claudio Minca

آنا جی سکورا با نقد نئولیبرالیسم و اقتصاد پست فوردیسم تمرکز خود را بر آثار کارل اشمیت گذاشته و ارتباط میان شکل گیری امر سیاسی و هویت های واکنشی را تحلیل و نقد کرده اند (قورچی، موسویان، ۱۳۹۹: ۲۲۷).

اندیشه های کارل اشمیت در قرن بیست و یکم از این جنبه بیشتر اهمیت یافت که سیاست های هویت به مرور بیشتر رشد کرده اند و در برخی از کشورها نیز نهادهای قدرت را در فرآیندهای انتخاباتی و دمکراتی توانسته اند به تسخیر خود در بیاورند. این در حالی است که در دهه های اواخر قرن بیستم و به دنبال فروپاشی کمونیسم و طرح دکترین «پایان تاریخ» بیشتر اندیشمندان جهانی به تحولات پیش روی خوشبین بودند و اعتقاد داشتند که جهانی شدن و گسترش ارتباطات باعث خواهد شد که نقش هویت ها و همبند مرزها به مرور در فضای جهانی کارکرد خود را از دست خواهند داد و کم رنگ خواهند شد (Michael J Greig, 2001). اما برعکس این نگاه خوشبینانه، منازعات و کشمکش های جهانی در بسیاری از حوادث ژئوپلیتیکی جهان نه تنها فروکش نکرد بلکه به مرور با پر رنگ شدن سیاست هویت، در بسیار ای از مناطق جهان همچون بالکان، منازعات هویتی جدیدی شکل گرفت و از این رو نگاه اندیشمندان جهانی بار دیگر بر مطالعات هویت و مرز متمرکز شد.

طرح مسئله

جهانی شدن دست کم در نظریه، دلالت بر نوعی به هم پیوستگی همه به یکدیگر دارد. این اصطلاح و گفتمان همراه با آن به نظر می رسد حاکی از نبود سلسه مراتب هایی در شبکه های جهانی ارتباطات و اطلاعات باشد (هلد، مگ گرو، ۲۰۰، ۱۳۸۸) با وجود چنین دیدگاه مثبتی در خصوص جهانی شدن، یکی از عوامل برجسته سالهای گذشته از نظر بسیاری از اندیشمندان همچون فوکویاما و توماس پیکتی، جهانی شدن باعث تعمیق شکاف های اجتماعی و کشمکش های درون کشورها و بیرون از مرزها شده است. امروزه به تصدیق بسیاری از اندیشمندان، شاهد شکل گیری جریان های هویتی واکنشی در کشورهای توسعه یافته هستیم که خطوط تمایز در افکار و اندیشه های آنها بسیار شفاف است و در ارتباط با احزاب راست گرای افراطی، این نوع از هویت های واکنشی به راحتی در گفتمان های سیاسی خود، مهاجرین و پناهندگان را "دیگری" خود می پندارند و در تجمعات همواره با لحن تند از آنها به عنوان برهم زننده نظم اجتماعی و مسبب تمام نابسامانی های درون کشورها، می دانند. اینجاست که "دیگری ها" همواره به صورت انتزاعی باقی نمی ماند، بلکه مرزهای جغرافیای سیاسی تبلور عینی فضایی هستند که "دیگری ها" را باید در آنسوی آنها باید محدود نگه داشت و مانع از ورود آنها به درون کشورهای خود شد که از نظر راست گرایان، این درون در چارچوب امر سیاسی باید حفظ و حراست از "دیگری" شود. این درحالیست که بسیاری از اندیشمندان خش بین به جهانی شدن در طول دهه ۱۹۹۰ میلادی همچون اوپرایان^۲ (۱۹۹۲)، رابرتسون^۳ (۱۹۹۳) و مایکل جی گریج^۴ (۲۰۰۱) در اوایل قرن بیست و یکم چنین می پنداشتند و در یافته های علمی خود، همواره تأکید می کردند که با بسط و گسترش جهانی شدن معاصر، جغرافیا و اهمیت مرزها پایان خواهد یافت و بشر در کانون فضای جریان ها به دور از محدودیت های فضای مکان ها به مبادلات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود خواهد پرداخت (P.J. Taylor, M. Hoyler, D.R.F. Walker and M.J. Szegner, 2001). علاوه بر این راجر بل و همکاران (۱۹۹۶) بر این نکته تأکید می کنند که جهانی شدن با تکیه بر توانایی مرزگشایی، که از طریق صنعت ماهواره و ارتباطات هم زمان

۱- Anna J Secor

۲- O' Brien

۳- Rabertson

۴- Michael J Greig

به دست آمده است، توانایی تضعیف اقتدارهای ملی و محلی را پیدا کرده است. از این منظر، این تضعیف اقتدارهای ملی منجر به جایگزینی اقتدارهای جدیدی می‌شود که سلطه گسترده‌تری را به دنبال می‌آورد (عاملی، ۱۳۸۸: ۴۶). هم-چنین آنتونی جی مک گرو تأکید می‌کند که جهانی شدن سبب شده جوامع مدرن در برابر نیروهای فراملی فوق‌العاده نفوذپذیر باشند و باز مک گرو چنین استدلال می‌کند که جریان‌های عظیم انتقال کالا، اندیشه، دانش، جمعیت، سرمایه، خدمات، جرم و جنایت، ارزش‌ها، مدها، جنبش‌های اجتماعی به شمار می‌آیند که مرزهای ملی را درنورده‌اند و یا مرزها را نادیده گرفته‌اند (همان، ۱۳۸۸، ۲۷۱) و یا این‌که در جایی دیگر در مقاله جهانی شدن و فرهنگ عامه، جان استوری (۲۰۰۷) چنین بیان می‌کند که جهانی شدن عبارت است از استقرار اقتصاد سرمایه‌داری در مقیاسی جهانی. در چنین نظام اقتصادی، شرکت‌های فراملی که همه‌جا حضور دارند و در عین حال گویی هیچ‌جا نیستند، در بازاری جهانی فعالیت می‌کنند و لذا مرزهای ملی هر روز کم اهمیت‌تر می‌شوند (همان ۱۳۸۸، ۳۰۱) که همه ما می‌دانیم چنین نشد! بعد از ۱۱ سپتامبر در سال ۲۰۰۱، مرزها دوباره با رشد هویت های واکنشی، در کانون توجهات دولت - ملت‌ها قرار گرفتند و موضوع تروریسم با کنترل‌های شدید مرزی در هم تنیده شد. با بحران مالی سال ۲۰۰۸ و همین‌طور منازعات ژئوپلیتیکی شمال آفریقا، سیل مهاجرت از آفریقا و کشورهایمانند لیبی در اشکالی از قاچاق انسان به سوی اروپا باعث گشت‌های مرزی دریایی و کنترل سفت و سخت مرزهای اتحادیه اروپا در کانون توجه رسانه‌ها قرار گرفت. و در نقطه مقابل نیز امرسیاسی آنچنان که مد نظر اشمیت بود، در متن و کانون گفتمان های سیاسی هویت های واکنشی از نوع راست افراطی برای نشان دادن مهاجران به عنوان "دیگری" هایی که می‌توانند نظم اجتماعی و پایداری جوامع آنها را با اختلال مواجه سازند، مقابله شد.

در آمریکای شمالی نیز مهاجرین آمریکای لاتین و در نهایت مکزیکی تبارها به سوی ایالات متحده مسئله مرز و کنترل‌های مرزی را در مرکز مباحث سیاسی آمریکا قرار دادند. در این میان با توجه به این تحولات، موضوع هویت های واکنشی و مرز های کشورها بار دیگر در کانون مباحث علمی و آکادمیک جهان به ویژه در رشته جغرافیای سیاسی قرار گرفت. جغرافیدانان سیاسی چپ و نظریه‌پردازان متأثر از مباحث انتقادی پس‌اساخت‌گرایی، که در سال‌های اخیر نقدهای جدی بر روند نئولیبرالیسم در «عصر امپریالیسم پساها» وارد کرده و از دل مشغول‌های سنتی عبور کرده-اند (فلسفی، ۱۳۹۶: ۲۷۰)، توجه خود را معطوف به مباحث امر سیاسی، هویت ها و مرز ساختند تا نشان دهند چگونه اقتصاد سیاسی می‌تواند منازعات ژئوپلیتیکی و درگیری‌های منطقه‌ای را شکل دهد و مهاجرین را به عنوان عاملی جهت نگرانی و تهدید امنیت برای کشورهای توسعه یافته به شمار آوردند.

این دسته از جغرافیدانان در مباحث علمی خود متوجه بحث امرسیاسی کارل اشمیت شدند که با متمایز ساختن "ما" و "دیگری" یا به عبارتی "دوست" و "دشمن" نقش متمایزکنندگی هویت و مرز را در چارچوب نئولیبرالیسم و "امر سیاسی" می‌توان جغرافیای سیاسی جدیدی را از تحولات جهان به تصویر کشید (قورچی، موسویان، ۱۳۹۹: ۲۲۹). بنابراین سؤال اصلی این پژوهش این است که فلسفه سیاسی اشمیت چه ارتباطی با جهانی شدن، امر سیاسی، هویت های واکنشی و تمایز درفضاهای جغرافیایی در چارچوب عملکردهای جدید مرز در جغرافیای سیاسی جهان در قرن بیست و یکم دارد؟

یافته‌های پژوهش

نظریه انتقادی امروزی، شامل متفکران چپ نو و پسامارکسیست‌ها، در دعوی خود علیه نئولیبرالیسم و لیبرال دموکراسی‌ها، به نظریه سیاست اشمیت بازگشته‌اند. «تندترین حملات اشمیت علیه لیبرالیسم در کتاب امر سیاسی تجمیع شده است» (صادقی، ۱۳۹۷: ۶۶). برای اشمیت تفکر نئولیبرالی هم‌پای رقیب ایدئولوژیک‌اش یعنی کمونیسم، همانا زوال امر سیاسی و دوگانگی دوست/دشمن و جایگزینی آن با تقلیل تکنولوژی انسانیت به آخرالزمان غیر سیاسی

است. حال به منظور اثبات فرضیه آمده در این نوشتار، ضروری است وجوه اساسی فلسفه سیاسی او بررسی شود. آن-گاه با ابتنای به آنچه اشمیت گفته می‌توان درباره ابعاد رویکرد غیر سیاسی نئولیبرالی ارزیابی انتقادی داشت.

مفاهیم اساسی نظریه اشمیت

کارل اشمیت، حقوق‌دان و فیلسوف سیاست آلمانی، یکی از برجسته‌ترین و در عین حال پر مناقشه برانگیزترین نظریه پردازان جهان در قرن بیستم شناخته می‌شود. به ویژه پس از مرگ او در سال ۱۹۸۵، مطالعه گفتارها و نوشته‌های او خصوصاً مفهوم امر سیاسی حتی در میان پسامارکسیست‌ها و چپ‌های پست مدرن دوباره رونق گرفت. از این قرار هر روز که می‌گذرد توجه محققان و تحلیل‌گران بیشتری به آثار او جلب می‌شود. با توجه به استقبال امروزی از مباحث اوست که اولیویه بو معتقد است وقت آن رسیده او هم مثل ماکیاول و هابز از سوء ظنهای رایج خارج شود (بو، ۲۰۰۱:۱۳۹۸). چنان که موریس اوربک نوشته است، تأثیر اشمیت نتیجه بصیرت‌های نافذ او در باب تحول نظام دولت-های اروپایی در نتیجه حوادث جنگ جهانی، شکل‌گیری نظام «وایمار» در آلمان و سپس برآمدن دولت هیتلر بود. به این ترتیب اشمیت نشان می‌داد علیرغم پایان جنگ جهانی دوم و خاتمه فاشیسم، تعارض‌های امر سیاسی که همیشه اسباب مشغولیت فکری او بود، تنها پنهان شده و با شکست کمونیسم، تجزیه جماهیر شوروی از طرفی چون تعارض منافع قدرت‌های نوپدید، احیای ناسیونالیسم و پدیدارشدن نزاع‌های قومی و عقیدتی در مناطق مختلف جهان، مرزها و اصل دولت ملت هم‌چنان اهمیت اساسی دارند (اوربک، ۱۳۹۳:۱۵۲). به تعبیر گزنده خود اشمیت، «سرزمین هرکس، هویت و ملیت و تمام هستی اوست.»^۱ (Herrero, 2015: 22, 23).

نقد‌های فلسفی و حقوقی او بر نظم اجتماعی مدرن، رویکرد الهیاتی او در تحلیل خاستگاه دولت و تبدیل الهیات سیاسی به مفهومی مثبت، تأکید او بر وضع استثنائی و تمایز دوست/دشمن هم‌چون بنیاد سیاست موجب مباحث فراوان شده است. به اعتقاد برخی پژوهشگران معاصر، همان‌طور که چند ده پیش، دوقطبی شدن جهان، و بنیست هسته‌ای و دیوار آهنین، نشان داد تحلیل‌های او از سیاست جهان درست بوده است، فهم معضلات جهان پس از یازده سپتامبر نیز مستلزم بازگشت به نظریه سیاست اوست (Odysseos & Petit, 2007: 36). برای درک بهتر اندیشه او در باب امر سیاسی و از این قرار نشان دادن علت توجه به او از سوی متفکران حوزه‌های مختلف سیاست بین‌الملل، جغرافیای سیاسی و نظریه انتقادی جدید، ضروری است به اجمال اصول کلی فلسفه سیاست او را مورد بررسی قرار دهیم.

علم سیاست آلمانی

در فهم افکار اشمیت آنچه بیش از همه جلب توجه می‌کند، پیوند او با مکتب آلمانی سیاست است. این‌که دولت‌ها منزلت سیاسی مردمی سازمان‌یافته در یک واحد سرزمینی محصور و مشخص است، برای امثال هگل، در قرن نوزده و ماکس وبر در اوائل قرن بیستم و خود اشمیت در میانه سده گذشته، موضوعی اساسی و محور فلسفه سیاست به شمار می‌رود. این امر بدان معناست که مفهوم امر سیاسی، پیش فرض مفهوم دولت است (اشمیت، ۱۳۹۳:۱۳). با این تلقی، اشمیت به استقبال دیدگاه فریه از دولت در آرای هگل رفته است آن‌جا که او دولت را از جامعه مدنی متمایز، اما بالاتر از آن می‌داندست و به همین نحو همراه با وبر در تأکید او بر این مسئله که اقتدار مشروع زور، از سوی دولت همان قانون است. در تعبیر هگلی-وبری اشمیت، دولتی که بالای جامعه ایستاده دولت یونیورسال می‌نامد. این دولت که «تام» لقب گرفته دیگر هیچ امری را مطلقاً غیر سیاسی قلمداد نمی‌کند (اشمیت، ۱۳۹۳:۲۲).

۱- Cujus region, Ejus nation!

انسان شناسی بدبینانه

اشمیت در دستگاه انسان‌شناسی خود با موضع‌گیری در مقابل لیبرالی امثال آدام اسمیت و جان لاک، بر اصل واقع بینان‌های درباره انسان توجه می‌کند که پیش از او امثال آگوستین در سده پنجم میلادی، ماکیاول در سده شانزدهم، هابز و اسپینوزا در قرن هفدهم و هانا آرنست در نیمه قرن بیستم مورد تأکید قرار دادند. این‌که انسان برخلاف آنچه در لیبرالیسم، سوسیالیسم یا دموکراسی آمده، موجودی شرور است. برای مثال اشمیت در بحث الهیات سیاسی خود به پیروی از آگوستین بر آن است هر ایده سیاسی، از پیش فرضی پایه‌ای در باب طبیعت انسان نشأت می‌گیرد. و آن این اصل فراموش ناشدنی است که انسان بر اثر گناه فاسد شده است. به اعتقاد اشمیت، آنچه برجای می‌ماند تشخیص این حقیقت نظرگیر و از دید بسیاری به راستی برآشوبنده است که همه نظریه‌های اصیل سیاسی بر این پیش فرض استوارند که انسان موجودی شر است، «یعنی به هیچ عنوان موجودی ساده و بی‌مسأله نیست، بلکه موجودی خطرناک و پرجوش و خروش است» (صادقی، ۱۳۹۷: ۷۳).

به عبارت دیگر، طبع غیرقابل اعتماد و خطرناک بشر، بسامد ضروری گناه اولیه است. پس آموزه خوب بودن انسان اساساً غیر سیاسی است و با توجیه دولتی که بر پایه اصل تمایز دوست/دشمن شکل گرفته در تضاد و تخالف قرار می‌گیرد.

در برابر لیبرالیسم

کارل اشمیت در کنار متفکران سرآمدی چون لئو اشتراوس و اریک فوگلین، ناقد فلسفی نظم اجتماعی مدرن و ایدئولوژی لیبرالی به شمار می‌رود. به نظر اشمیت، لیبرالیسم به دلیل اتخاذ رهیافت هستی‌شناسانه فردگرا از یک طرف، و از سوی دیگر برجسته کردن قلمرو اقتصاد نسبت به سیاست، از فهم ماهیت امر سیاسی و بنیاد هویت جمعی ناتوان است. اساساً هر نوع فردگرایی امر سیاسی را نفی می‌کند، چرا که فرد مرجع نهایی باقی می‌ماند. به عبارت دیگر تفکر مذکور، با پرهیز از «آنتاگونیسم» یا اصل تضاد از دولت و سیاست می‌گریزد (اشمیت، ۱۳۹۳: ۸۵). با این همه اشمیت از گفتن این واقعیت ابا ندارد که سیاست‌گذاری لیبرالی در مورد تجارت، کلیسا، آموزش وجود خواهد داشت؛ اما مطلقاً هیچ گونه سیاست لیبرالی وجود ندارد. به نظر اشمیت، لیبرالیسم، هم‌چون تمام جنبش‌های مهم نتوانسته به مثابه نیرویی تاریخی از امر سیاسی اجتناب کند. یعنی در معنای مکتوم خنثی‌سازی‌ها و سیاست‌زدایی‌های لیبرالیسم (در عرصه آموزش و اقتصاد) بار و معنایی سیاسی دارند. در حالی که امر سیاسی امکانی برای پدیداری تفکرات سیاسی و اجتماعی است، هژمونی لیبرالی، به دلیل عدم توجه و اعتقاد به تعارض و تخالف، جلوی آن را سد کرده است. این یعنی، سیاست لیبرالی همواره در کار خنثی‌سازی^۱ و سیاست‌زدایی^۲ از دولت است.

در برابر جهانی شدن پساسیسی

از دهه ۱۹۹۰ به این سو متفکرانی چون دیوید هلد، جان تاملینسون، آنتونی گیدنز و الریش بک، با توجه به دگرذیسی‌های اقتصادی و فرهنگی که پدیده «به هم مربوط بودگی» و «جهانی شدن شبکه‌ای» را به امری ملموس تبدیل می‌کرد، از قضا به دنیای «پساسیسی» سخن گفتند. دنیای پساسیسی، دوران کم‌رنگ شدن دولت‌ها، مرزها، و تشدید و تسهیل به هم وابستگی‌های متقابل معرفی می‌شود (قرلسفلی، ۱۳۹۳: ۲۷۵). این دسته از متفکران حال به اقتضای شرایط جهان

۱- Policy

۲- Politics

۳- neutralization

۴- depolitization

وطني و رفتن به فراسوی چپ و راست، سیاست به معنای قدرت و دولت را بی معنا تلقی می کنند. عصر پس‌سیاست مترادفی برای پایان مخاصمات ایدئولوژیک دولت‌ها در عین عدم قطعیت‌ها است. در حالی که اشمیت دهه‌ها پیش این تلقی خوشبینانه را انتزاعی تلقی کرده و آن را تأثیرپذیری از ذهنیت جهان لیبرالی می نامد. در همین راستا، اشمیت بر خلاف طرفداران جهانی شدن، تأکید می کند که جهان سیاسی، نمی تواند «یونیورس» باشد، بل «پلوریوس» است. بنا به تفسیر شانتال موف، در چنین جهانی، شاید اتحادیه‌های بشردوستانه ممکن باشد اما سیاسی خیر! (Mouffe, in Odysseos & Petito, 2007: 147-150). برای اشمیت دولت و سیاست علیرغم تمام جریان‌های اقتصادی و فرهنگی که شائبه پایان مرزها را ایجاد کرده‌اند، دولت و سیاست نابود شدنی یا منقرض شدنی نیست (اشمیت، ۱۳۹۳: ۹۶). چرا که جهان به کمک تعاریف و سازه‌هایی که تمامی آن‌ها حول دو قطبی اخلاق و اقتصاد می چرخند، سیاست‌زدایی نخواهد شد. چه امروز چه در آینده «حکومت‌ها بالاترین مرجع دآوری تعیین کننده برای مال من و مال تو خواهند بود» (اشمیت، ۱۳۹۷: ۶۹). او بر خلاف خوش‌بینی از نوع «آدام اسمیتی» که تبادلات و رقابت‌های اقتصادی در سیاست بین‌الملل می تواند صلح پایدار را به ارمغان بیاورد، می نویسد: «دشمنی‌ها و رقابت‌های اقتصادی می توانند سیاسی شوند، و این واقعیت که قدرتی اقتصادی می تواند ظهور کند ثابت می کند که می توان از طریق امر اقتصادی و یا هر قلمرو دیگر، باز به نقطه سیاست بازگشت.» (اشمیت، ۱۳۹۳: ۹۷). این گونه است که او به تمامی در برابر عصر خنثی‌سازی‌ها و سیاست‌زدایی‌ها موضع می گیرد. این مهم را می توان در نگاه ویژه‌ای که به تعریف از ماهیت امر سیاسی دارد بهتر درک کرد.

امر سیاسی، مبتنی بر تمایز

اشمیت با وام‌گیری از انسان‌شناسی الهیاتی و در همراهی با این دیدگاه هانا آرنت که معتقد بود جوهر انسان سیاسی است، بر یکی از مهم‌ترین مباحث فلسفه سیاست خود یعنی تمایز دوست از دشمن تمرکز کرده است (صادقی، ۱۳۹۷: ۷۲). اشمیت با در نظر داشتن این واقعیت تاریخ و کهن که ماهیت جامعه بشری ساختن یک «ما» در مقابل «آن-ها» است، ایده‌های مبتنی بر تقابل‌های دوگانه‌ای که در قرن نوزدهم از سوی مارکس (تضاد بورژوا/ پرولتاریا) و هربرت اسپنسر (تضاد نظامی/ تجاری) را زنده می کند. اشمیت با گریز به این تصور لیبرالی که اجماع عقلانی را ممکن می داند، بر آن است هر اجماعی مبتنی بر «طرد» است. در معنایی هابزی، امر سیاسی بیان وضع انسانی یا وضع طبیعی است، و لذا بنیادین و نابود نشدنی. «سیاست در این معنا همانا سرنوشت است؛ از همین رو، انسان نمی تواند از سیاست بگریزد» (اشمیت، ۱۳۹۳: ۱۳۳).

در این جا اشمیت با یادآوری این گفته مشهور دکارت «می اندیشم، پس هستم!» می آورد: «محافظت می شوم، پس اطاعت می کنم!» از این قرار سیاست نه در سطح آنتیک (باشنده- موجود) بلکه در سطح آنتولوژیک (هستنده- باشنده) بیان وضعیت هستی شناختی آدمی است. امر سیاسی بالاتر و مستقل است. اصلاً قوام بخش جوامع بشری است نه مجموعه‌ای صرف از نهادها که می خواهد نظم ایجاد کند. اگر که حاکمیت به معنای اقتدار تصمیم حاکم برای تمایز درون/ برون، یا دوست/ دشمن باشد، ناگزیر یکی از مقوله‌های مهم امر سیاسی، دشمن‌سازی است. و حاکم می تواند برای جلوگیری از جنگ داخلی وضعیت استثنائی اعلام کند. «استثناء در سیاست در واقع قاعده است» (ماری، ۱۳۹۴: ۱۱۲). پس جنگ مهم‌ترین مؤلفه امر سیاسی است. مارک لیلا به درستی می نویسد برای اشمیت، تعریف دشمن، نخستین گام برای تعریف دوست یا خود واقعی است. به زبان دکارتی «فرق می گذارم، پس هستم!» (لیلا، ۱۳۹۴: ۵۵). اشمیت در توضیح بیشتر این مهم به مبحث الهیات سیاسی گریزی زده می نویسد: «ما به صورت فردی، کسی یا جهان را نمی شناسیم، بلکه ساختار الهیاتی ذهن ما کسانی را دوست و کسانی را دشمن خطاب می کند؛ مثل تمایز حق و باطل» (اشمیت، ۱۳۹۳: ۳۲). در نتیجه دشمن نه مقوله‌ای خصوصی، مفهومی جمعی است. جمعی یا اجتماعی مبارزه

جو با جمعی مشابه رویاروی می‌شود. به نظر اشمیت، لازم نیست دشمن به لحاظ اخلاقی شر یا به لحاظ زیبایی‌شناسی زشت باشد؛ دشمن لازم نیست به مثابه رقیب اقتصادی ظاهر شود، و حتی ممکن است انجام دادن معاملات تجاری با او سودآور باشد. با این همه دشمن یک «دیگری» و یک «غریبه» است. برای کشورها مهم است که دشمن چه در تخیل چه در امر عینی همواره وجود داشته باشد. نبودش پایان سیاست و جامعه است. حتی اگر عینی نباشد، باید و می‌توان خلقش کرد. کمونیسم برای اشمیت، در آن شرایط دشمن واقعی بود، ضمن اینکه این ایدئولوژی ضد مذهب هم بود، مبارزه با آن تا سر حد جان توجیه می‌شود. همان‌طور که می‌توان گفت در دنیای امروز ما چنین تلقی و تصویرسازی به وفور قابل مشاهده است.

نتایج فکری لیبرالی از زمان اشمیت به این سو همواره بر کوچک شدن و کاهش مسئولیت‌های دولت و غیرسیاسی شدن جامعه مدنی تأکید داشته است (مولر، ۱۳۹۵:۱۳۲). در چند دهه اخیر نیز نئولیبرالیسم نیز در ادامه لیبرالیسم کلاسیک، این تفکر را ادامه داده است که با مداخله حداقلی دولت، نیروهای بازار می‌توانند مناسبات اقتصادی و اجتماعی انسان‌ها را تنظیم سازد و در نهایت این امر می‌تواند رقابت کامل و حداکثری را شکل داده و مانع از بی‌عدالتی اجتماعی شود. نئولیبرالیسم نه تنها حوزه اقتصادی یک کشور را به دست نیروهای بازار می‌دهد بلکه به مرور مناسبات اجتماعی را نیز درگیر فرآیندهای بازار می‌کند (قورچی، موسویان، ۱۳۹۹: ۲۲۹).

علاوه بر این در یک سیستم سیاسی نئولیبرال، این اقتصاد است که بیش از گذشته از شبکه‌های تکنولوژی اطلاعات بهره می‌برد و برای به حداکثر رساندن سود و ارزش افزوده، سراسر فضاهای جغرافیایی را در مقیاس جهانی مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد. دیوید هاروی معتقد است نئولیبرالیسم در وهله‌ی نخست نظریه‌ای در باب شیوه‌های رایج در اقتصاد سیاسی است که براساس آن‌ها با گشودن راه برای تحقق آزادی‌های کارآفرینانه و مهارت‌های فردی در چارچوبی نهادی که ویژگی آن حقوق مالکیت خصوصی قدرتمند، بازارهای آزاد و تجارت آزاد است، می‌توان رفاه و بهروزی انسان را افزایش داد. نقش دولت ایجاد و حفظ یک چارچوب نهادی مناسب برای عملکرد آن شیوه‌ها است (هاروی، ۱۳۸۶، ۹).

بعد از دهه ۱۹۷۰ و به دنبال تحول در نظام اقتصادی فوردی - کینزی، شکل جدیدی از شیوه تولید به وجود آمد که درحقیقت منطبق با سیاست‌های نئولیبرال تاچر و رونالد ریگان در ایالات متحده بود (همان، ۱۸). اقتصاد پست-فوردیسم که اساس و بنیان آن بر انعطاف‌پذیری قرار گرفته است با تکیه بر تکنولوژی اطلاعات و تکه‌پاره کردن فرآیند تولید، از روش برون‌سپاری و دورسپاری استفاده کرده و کل فضای جغرافیایی را در کانون فرآیند تولید و مصرف قرار داده است. در این شیوه تولید، شرکت‌ها به صورت شبکه‌ای، مکان‌های جغرافیایی را به یک گره اصلی متصل می‌کنند. در نتیجه ما در حال تجربه کردن جهانی هستیم که اساس آن بر روی شبکه‌ها و گره‌ها قرار گرفته است (قورچی، ۱۳۹۴، ۱۴-۱۱).

شرکت‌ها با چند پاره کردن فرآیند تولید و ارسال آن به نقاطی که از مزیت اقتصادی نیروی کار بهره‌مند هستند، عملاً باعث بحران کار و بیکاری نیروی کار در کشورهای توسعه‌یافته می‌شوند. به عنوان مثال دیوید هاروی همواره تأکید دارد که کارخانه‌های خودروسازی دیترویت با برون‌سپاری و یا دورسپاری به سایر مناطق جهان، دیترویت را به شهر ارواح تبدیل کرده است و باعث کشمکش‌های اجتماعی و نزاع‌های گروه‌های تبهکار شده است. کیفیت زندگی در این شهر به طور چشم‌گیری تنزل یافته و در نهایت ناامنی و جرم و جنایت گسترش یافته است. در واقع شرکت‌ها با

1 - Outsourcing

2 - Offshoring

3 - Node

اقتصاد شبکه‌ای خود به نابرابری جهانی و تشدید مهاجرت‌ها نیز کمک کرده‌اند. زمانی که بخشی از فرآیند تولید به مکان جغرافیایی خاصی برون‌سپاری و یا دور سپاری می‌شود، آن مکان جغرافیایی به مرور با رونق اقتصادی مواجه شده و در نتیجه هم‌چون یک نیروی جاذب جمعیت عمل می‌کند. اینجاست که تقاضا برای مهاجرت و رسیدن به آن مکان جغرافیایی افزایش می‌یابد (هاروی، ۱۳۹۳). بنابراین مکان‌های پررونق اقتصادی با سیل مهاجرین جویای کار مواجه می‌شوند که این خود شروع اولیه بحران و در نتیجه بعد از مدتی افزایش کنترل‌های مرزی را سبب می‌شود. از سوی دیگر اقتصاد شبکه‌ای بر بنیاد برون‌سپاری و دورسپاری، باعث تغییرات در لایه‌های اجتماعی کشورهای توسعه‌یافته نیز می‌شود، درحقیقت بخشی از نیروی کار در کشورهای توسعه‌یافته در وضعیت بیکاری گسترده قرار می‌گیرند که غالباً در سال‌های اخیر اعتراضات اجتماعی را در شهرهای این کشورها رقم زده‌اند. این درحالیست که با به حداکثر رسیدن ارزش اضافی و انباشت سرمایه در بنگاه‌های مالی کشورهای توسعه‌یافته، شکاف‌های اجتماعی و اختلاف سطح زندگی روز به روز افزایش می‌یابد. در این وضعیت عموم سیاست‌مداران در کشورهای توسعه‌یافته به ویژه آنهایی که گرایش‌های پوپولیستی و جریان‌های راست افراطی را نمایندگی می‌کنند، با استفاده از مقوله "امر سیاسی" عموماً مهاجرین و پناهندگان را به عنوان "دیگری" برجسته می‌سازند و به جای پرداختن ریشه‌ای به مشکلات اقتصاد سیاسی، سعی می‌کنند عامل اصلی مشکلات اقتصادی و نارضایتی اجتماعی را طوری به تصویر بکشند که آن "دیگری‌ها" هستند که این وضعیت اسفناک را به وجود آورده‌اند. از این جنبه است که نظریه مفهوم امرسیاسی اشمیت، یک بار دیگر در قرن بیست و یکم برای سرپوش گذاشتن بر تناقض‌های درونی نئولیبرالیسم، مورد توجه سیاست‌مداران قرار گرفته است. هنگامی که امر سیاسی یعنی خط تمایز "دوست" و "دشمن" بر اداره امور کشور پر رنگ می‌شود، هویت‌ها در وضعیت هویت‌های واکنشی به صورت جریان‌های راست افراطی در کانون جریان‌های سیاسی قرار می‌گیرند و با "دیگری‌سازی" شرایطی را بوجود می‌آورند که مرزها نیز بر همین اساس نقش متمایزکنندگی و جداکنندگی خود را باز می‌یابند. مرزها خطوط تمایزی هستند که "دیگری‌ها" را در چارچوب امرسیاسی مشخص تفکیک می‌نمایند و آن‌ها را چنان به تصویر می‌کشند که نشان دهنده موجوداتی اهریمنی و شر در پشت خطوط مرزی هستند. بنابراین اغماض و سهل‌انگاری نسبت به آنها منجر به صدمه زدن به ساکنین درون مرز خواهد شد. امر سیاسی در وضعیت نئولیبرالیسم، "دیگری‌ها" را چنین به نمایش می‌گذارد که آن‌ها با گذشتن و عبور از مرز، زندگی را بر ساکنان درون مرزها سخت‌تر خواهند کرد و سبب آسیب‌های اجتماعی خواهند شد. بنابراین افراد قدرتمند و یا احزاب ملی‌گرای افراطی هنگامی که در رأس نهادهای قدرت قرار می‌گیرند، در گفتمان سیاسی خود از توزیع عادلانه ثروت و یا افزایش مالیات‌ها برای لایه‌های اجتماعی ثروتمند، کمتر صحبت و برنامه‌ریزی می‌کنند، اما در امر سیاسی خود همواره "دیگری‌ها" را مسبب وضعیت آشفته کشور جلوه می‌دهند (فورچی، موسویان، ۱۳۹۹: ۲۳۰). هنگامی که بحران‌های اجتماعی به واسطه سیاست‌های نئولیبرال در جامعه جدی می‌شود، استفاده از امرسیاسی به وسیله جریان‌های راست افراطی است که با "دیگری‌سازی"، اذهان عموم مردم را به خارج از مرزها سوق می‌دهد. یعنی مناطقی از جهان که "دیگری‌ها" در آن زندگی می‌کنند و هر لحظه ممکن است آن‌ها از مرزها عبور کنند و آرامش و امنیت را برهم بزنند (Cooper, 2004, 515-533). از این جهت جهانی شدن و نئولیبرالیسم خود به نوعی بازتولیدکننده شرایط امرسیاسی به وسیله گروه‌ها و یا احزاب افراطی هستند و در عینیت جغرافیای سیاسی باعث برجسته شدن نقش متمایزکنندگی مرزها در کشورهایی با ساختار مدیریت نئولیبرال می‌شوند. فوکویاما معتقد است، در عین حال که نابرابری اقتصادی در پنجاه ساله رواج جهانی شدن عامل مهمی برای توضیح سیاست جهان معاصر است، نارضایتی اقتصادی هنگامی که با احساس بی‌قدری و بی‌حرمتی همراه شود، بسی حادثتر می‌شود. (فوکویاما، ۲۱، ۱۳۹۸) به عبارتی وقتی شکاف‌های اجتماعی در اثر نابرابری‌های اقتصادی بیشتر می‌شود، اینجاست که هویت مسئله جدی می‌شود، فوکویاما علت آن را بدین گونه تشریح می‌کند؛ که همواره این اشتباه رخ می‌دهد که انگیزه‌های

اقتصادی در رفتار انسان و هویت در هم تنیده شده است، در حالی که فقیر بودن به عمی آن است که ممنوعات تو را نمی بیند و توهین دیده نشدن بدتر از ناداری است. (فوکویاما، ۹۱، ۱۳۹۸) در جغرافیای سیاسی سنتی، مدت هاست که مرزهای دولت به عنوان موجوداتی ثابت درک می شوند که فضای جهانی را به واحدهای محدود تقسیم می کنند و گاهاً در نتیجه تعارضات بین قدرتهای سرزمینی تغییر می کنند (passi, 1999:14) به عنوان مثال دیوار آمریکا و مکزیک نمونه ای از یک مانع مرزی ثابت است که چندین انگیزه رسمی در پشت آن قرار دارد (Vernon, Zimmermann, 2019:10). این در حالی است که با رشد هویت واکنشی در چارچوب راست افراطی در ایالات متحده بویژه در دروه ترامپ، مجموعاً شش مسئله را می توان شناسایی کرد که به طور مستقیم بر مرز ایالات متحده و مکزیک تأثیر می گذارد: اقتصاد، سیاست خارجی، مهاجرت، قوانین و مقرراتی مانند مبارزه با قاچاق مواد مخدر و انسان، مالیات و تجارت (de los Angeles Flores, Chavez, 2019:46).

به یقین دیوار معنای وسیع تری دارد. این دیوار طرحی را که گروه های محافظه کار به عنوان بخشی از چشم انداز تاریخی ابداع کرده و مردم بومی و اقلیت ها را نادیده می گیرد، آشکار می کند. در واقع، این گروه ها تصویری از آمریکا را به عنوان یک ملت یکنواخت، بسته و تغییرناپذیر پذیرفته اند (Rangel Torrijo, 2018:111). و نوعی "دیگری" را در ذهن خود پروراندند که در کنار تندیس برافراشته شده آزادی که پیام آور صلح و آزادی است، دیوارهایی به بلندای قدرت دیکتاتوری برافراشته اند و نوعی "دوست" و "دشمن" را جهت رسیدن به مقاصد خویش به نمایش گذاشته اند. به عبارتی این دیوار برای تأیید مجدد حاکمیت دولت ساخته شده است. اغلب از سوی هویت های واکنشی گفته می شود که دولت ایالات متحده حق دارد این دیوار را "برای دفاع از خود" بسازد. بنا به گفته گروه های محافظه کار، ساخت دیوار مرزی اقدامی ایمنی برای جلوگیری از تروریسم و جلوگیری از مهاجرت است، اما بیشتر پاسخی به ترس منتقل شده در این گفتمان بیگانه هراسی است. از نظر تاریخی، این دیوار می تواند به عنوان تلاقی پروژه های ملی در قاره آمریکا تفسیر شود (Rangel Torrijo, 2018:114,116). ترامپ در یکی از سخنرانی های خود مکزیکی ها (دیگری ها) را ملتی خطاب می کند که مواد مخدر می آورند، جرم می آورند و متجاوزگر هستند و نوعی "دیگری" را در نگاه مخاطبان خویش به نمایش می گذارد و بدین ترتیب لزوم جداسازی به واسطه دیوار را با نمایش این نوع از دیگری سازی توجیه می سازد (de los Angeles Flores, Chavez, 2019:2). ترامپ ادعا می کند که حمله به مسجد در مصر نشان می دهد که ایالات متحده به دیوار مرزی با مکزیک نیاز دارد. بنابراین استدلال ترامپ این است که دیوار در مرز ایالات متحده و مکزیک مانع از عبور افراط گرایان مسلمان یا همان دیگری ها به ایالات متحده (اریکسون) خواهد شد. علاوه بر این، ترامپ می خواهد با مکزیک رابطه دیپلماتیک برقرار کند (Rangel Torrijo, 2018:112).

از سویی دیگر وضعیت ژئوپلیتیک مجارستان آن را در موقعیت خاصی برای مهاجرت از سال ۲۰۱۵ قرار داده است. این داستان فقط به کشور مجارستان اختصاص ندارد: "مهاجر" به عنوان یک تصویر اصلی از دیگری در سطح جهان ظاهر شده است و کشورهای جهان این شکل تهدید را برای توجیه اقدامات امنیتی و اقتدارگرایانه خود بسیج کرده اند. این اقدامات محدود کننده غالباً در جهت خنثی سازی تنش ها و نارضایتی های اجتماعی و سیاسی داخلی از جمله مواردی است که از جهش دولت محلی به عنوان مدیر سرمایه نئولیبرال جهانی به وجود آمده است (Cantat, 2017:8).

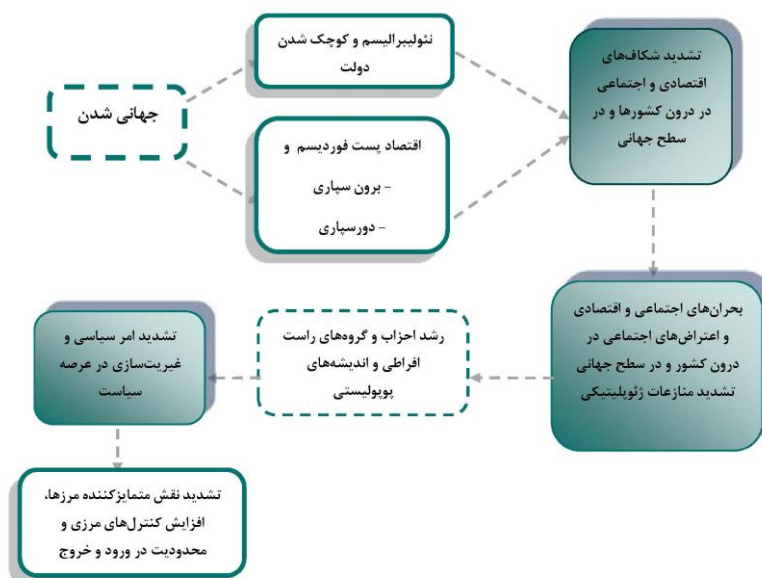
در مجارستان ترکیبی از هویت های راست افراطی با "دیگری سازی" که در راستای مفهوم "مرز" از نوع نقش و کارکرد خاصی که باید "تمایز" کند، توسط سیاستمداران محافظه کار مجارستان، مورد توجه قرار گرفته است. هیچ یک از آن ها حتی به طور ضمنی به مرزهای نمادین اشاره نمی کنند. به طور کلی، آن ها اقدامات مرزی مجارستان، به ویژه حصارکشی در مرز جنوبی مجارستان را اقدامی مؤثر برای محافظت از کشور و اتحادیه اروپا در برابر مهاجرت-

های بی‌رویه می‌دانند (Tóth, Sik, Fekete, Bernát, 2019: 27). در نهایت کشور مجارستان اقدام به ایجاد یک حصار زنجیره‌ای ۴ متری با تیرهای پشتیبانی فولادی و سیم پیچ‌های تیغ در بالا و پایین کرد و ارتش مجارستان ۹۰۰ سرباز را برای آغاز ساخت و ساز در نواحی مرزی خویش مستقر کرد (Zoltan Kekesi, 2017: 2) و آن را یک دفاع فیزیکی مؤثر و هم یک معیار نمادین از تلاش مجارستان برای دفاع از اروپا به عنوان منطقه ترانزیتی مهم می‌داند (Tóth, Sik, Fekete, Bernát, 2019: 31).

نکته قابل تأمل این است که روند تأمین امنیت مرزی در این کشور بطور فعال توسط نهادهای اتحادیه اروپا تشویق و حمایت مالی شده است. در مجارستان، اقدامات اخیر به سمت امنیت بیشتر و اقتدارگرایی در رابطه با این پدیده جهانی یعنی مهاجر به عنوان دیگری و به نام حفظ کشور از "خارجی‌ها" و به ویژه "مسلمانان" صورت گرفته است (Cantat, 2017: 9).

هم‌چنین در ماه مارس، یونان با صدور فرمانی اضطراری از پناهندگی مهاجران فاقد اسناد وارد شده به این کشور جلوگیری کرد. این حکم موقت پاسخی به اعلامیه ترکیه مبنی بر "باز بودن" در اروپا بود - که منجر به عبور نزدیک به ۳۰۰۰ نفر از مرزهای زمینی و دریایی به یونان در ماه مارس گشت. طی یک مصوبه بحث‌برانگیز، مهاجران به طور خودکار در یونان و بدون دسترسی به مراحل پناهندگی بازداشت و به مراکز بازداشتگاه بسته در سرزمین اصلی منتقل شدند. قرار بود از آنجا به کشورهای اصلی خود تبعید شوند و یا به ترکیه بازگردانده شوند (MacGregor, 2020). با این حال، با کاهش توجه رسانه‌ها، خشونت در مرز، اختلافات دیپلماتیک، بن بست سیاسی و رنج‌های انسانی هم‌چنان ادامه دارد. در همین حال، همان کمیسیونی که ترویج یک "سبک زندگی اروپایی" از جمله ارزش‌های مدارا و عدالت را به عنوان یک اولویت اصلی قرار داده است، در مورد رسیدگی به نقض قوانین اروپا و قوانین بین‌المللی که در مرزهای خود اتحادیه اتفاق می‌افتد، کم‌کاری کرده است (Enria Gerwens, 2020). و با نمایش نوعی دیگری‌سازی سعی در گمراهی افکار عمومی و توجیه سیاست‌های خارجی خویش کرده است. در طی عدم موفقیت اتحادیه اروپا در اصلاح موثر سیستم پناهندگی سبب انعقاد بیانیه‌ای میان اتحادیه اروپا و ترکیه در سال ۲۰۱۶ جهت همکاری بین کشورهای اروپایی و دولت ترکیه برای مدیریت جریان پناهندگان و مهاجران به اتحادیه اروپا شد. این کشور به ترکیه کمک مالی، وعده مذاکرات سریع عضویت در اتحادیه اروپا و سفرهای بدون ویزا ارائه داد. در عوض، آنکارا موافقت کرد که همه مهاجران غیرقانونی که به جزایر یونان رسیده‌اند را برای مقابله با قاچاق کالا و به طور کلی برای جلوگیری از عبور بی‌رویه به یونان پس بگیرد (Enria Gerwens, 2020). در نهایت از نظر آمارتیا سن هویت اگر بهره برداری سیاسی از آن نشود سبب منبع ثروت و دلگرمی خواهد شد ولی زمانی که با امرسیاسی درهم تنیده می‌شود، زمینه و بستر خشونت و دهشت را می‌تواند شکل دهد. (آمارتیا سن ۳۱، ۱۳۹۴)

شکل ۲: تأثیر جهانی شدن بر امر سیاسی و تشدید نقش هویت های واکنشی



منبع: نگارندگان

جمع بندی و نتیجه گیری

کارل اشمیت، حقوق دان و فیلسوف سیاست آلمانی، یکی از برجسته ترین و در عین حال پر مناقشه برانگیزترین نظریه پردازان جهان در قرن بیستم شناخته می شود. با مرگ او در سال ۱۹۸۵، و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، توجه اندیشمندان و نظریه پردازان فلسفه سیاسی و در قرن بیست یکم جغرافیدانان نسبت به آثار او رونق دوباره ای گرفت. اندیشمندان فلسفه سیاسی چپ و همینطور جغرافیدانان سیاسی جهان که در نقد نئولیبرالیسم فعالیت های علمی خود را متمرکز کرده بودند، با رجوع به آثار اشمیت و برجسته شدن تناقضات جهانی شدن و دولت - ملت ها در قرن بیست و یکم را به تحلیل در آوردند. با توجه به همین تناقض ها و پیامدهای جهانی شدن است که اولیویه بو معتقد است وقت آن رسیده او هم مثل ماکیاول و هابز از سوء ظن های رایج خارج شود

جهانی شدن معاصر که مبتنی بر اقتصاد پست فوردیسم است سبب شکاف های طبقاتی هم در درون کشورها در مقیاس ملی شده است و هم در بیرون از کشورهای توسعه یافته در سطح بین المللی اختلاف فاحشی را میان کشورها شکل داده است. این اختلافات سبب شکل گیری هویت های ملی بر اساس بازگشت به ناسیونالیسم و برداشت های افراطی از سرزمین شده است. از نظر کلودیو مینکا هجوم گسترده مهاجرین از کشورهای توسعه نیافته به سمت و سوی مناطقی از جهان که از توسعه و رفاه برخوردارند سبب شده است تا در درون کشورهای توسعه یافته، هویت های واکنشی بتوانند بیشتر رشد کنند و با تکیه به امر سیاسی و برجسته سازی مقوله "دوست" و "دشمن" در گفتمان های سیاسی افراطی خود، مسئله مهاجران را تبدیل به برهم زنده نظم و "دیگری سازی" نمایند. در این وضعیت است که جغرافیدانان سیاسی بیش از گذشته توجه خود را به امر سیاسی و هویت ها متمرکز کرده اند و اهمیت یافتن مرزها را در ارتباط با امر سیاسی مورد نظر اشمیت، دنبال می کنند. جغرافیدانان سیاسی بدنبال این هستند تا توضیح دهند چرا گروه های محافظه کار ملی گرا و دینی برای بسیاری از مردم بیش از چپ سنتی جذابیت دارند که به طبقه به معنای اقتصادی آن نظر دارد. کلودیو مینکا تحت تاثیر مباحث هویت فوکویاما، چنین می گوید که؛ ملی گراها می توانند از دست رفتن جایگاه اقتصادی را به از دست رفتن هویت و شأن ترجمه کنند و به شخصیت گویند که تو همیشه عضو

مهم ملت ما بوده‌ای، اما خارجی‌ها، مهاجران و نخبگان هموطنت در کار توطئه هستند تو را زیر دست نگه داشتند. کشورت دیگر مال تو نیست و به تو در سرزمین خودت احترام نمی‌گذارند. در نهایت باید گفت کارل اشمیت در سال‌های اخیر، به علت استفاده گسترده سیاست‌مداران افراطی پوپولیستی از امر سیاسی در کانون توجه اندیشمندان قرار گرفته است و مسئله هویت‌های واکنشی نیز از همین جنبه در جغرافیای سیاسی برای جغرافیدانان اهمیت مضاعف پیدا کرده است.

منابع

۱. اشمیت، کارل. (۱۳۹۳). مفهوم امر سیاسی، ترجمه یاشار جیرانی و رسول نمازی، تهران: ققنوس.
 ۲. اشمیت، کارل. (۱۳۹۷). "علیه پلورالیسم"، ترجمه مهدی تدینی، *سیاستنامه*، سال سوم، شماره ۹، مرداد.
 ۳. اوربیک، موریس. (۱۳۹۳). "کارل اشمیت در جستجوی امر سیاسی"، در اشمیت، *مفهوم امر سیاسی*، ترجمه یاشار جیرانی و رسول نمازی، تهران: ققنوس.
 ۴. بو، الیویه. (۱۳۹۸). "نظریه اساس"، ترجمه سیدناصر سلطانی، در *سیاست نامه*، شماره ۱۲، سال سوم، صص ۲۰۰-۲۰۸.
 ۵. سن، آمارتیا (۱۳۹۴) هویت و خشونت توهم تقدیر، ترجمه فریدون مجلسی، نشرپایان
 ۶. صادقی، فاطمه. (۱۳۹۷). قدرت موسس: حاکمیت یا سیاست، تهران: نگاه معاصر.
 ۷. عاملی، سعیدرضا. (۱۳۸۸). جهانی شدن مجموعه مقالات، سازمان چاپ و انتشارات، تهران.
 ۸. فوکویاما، فرانسیس (۱۳۹۸) هویت؛ در سیاست جهان معاصر و مبارزه برای به رسمیت شناخته شدن، مترجم ابراهیم افشار زنجانی، انتشارات کویر
 ۹. قزلسفلی، محمدتقی. (۱۳۹۳). فلسفه فلسفه سیاسی، تهران: امیدصبا.
 ۱۰. قزلسفلی، محمدتقی. (۱۳۹۶). "امپریالیسم از استعمار تا پساستعمارگرایی"، *مازندران: دانشگاه مازندران*.
 ۱۱. قورچی، مرتضی و موسویان، سپیده السادات. (۱۳۹۹). "کارل اشمیت و مسئله مرز در جغرافیای سیاسی"، همایش ملی ابعاد نظری و کاربردی توسعه و امنیت پایدار مناطق مرزی با رویکرد آمایشی، مشهد،
<https://civilica.com/doc/1129475>
 ۱۲. قورچی، مرتضی. (۱۳۹۴). شهرهای جهانی و نقش فراملی شهرها، ناشر، مرکز مطالعات و برنامه ریزی شهر تهران.
 ۱۳. لیل، مارک. (۱۳۹۴). ترجمه محسن قائم مقامی، تهران: ماهی.
 ۱۴. ماری، الکس. (۱۳۹۴). جورجو آگامبن، ترجمه فرهاد اکبرزاده، تهران: دیبایه.
 ۱۵. مولر، جری. (۱۳۹۵). ذهن و بازار، ترجمه مهدی نصراله زاده، تهران: نشر بیدگل.
 ۱۶. هاروی، دیوید. (۱۳۹۳). معمای سرمایه و بحران‌های سرمایه‌داری؛ مترجم مجید امینی، نشر کلاغ .
 ۱۷. هاروی، دیوید. (۱۳۸۶). *نئولیبرالیسم*، تاریخ مختصر، مترجمه محمود عبدالله زاده، نشر اختران، تهران.
 ۱۸. هلد، دیوید، مک گرو، آنتونی (۱۳۸۸) نظریه های جهانی شدن، ترجمه مسعود کرباسیان، نشر چشمه
19. Balakrishnan, G.(2000). *The Enemy. An Intellectual Portrait of Carl Schmitt*, London: Verso.
 20. Bendersky, J.W.(1983). *Carl Schmitt. Theorist for the Reich*, Princeton, NJ: Princeton University Press.
 21. Bernát, A., Fekete, Z., Sik, E., & Tóth, J. (2019). "Borders and the mobility of migrants in Hungary". CEASEVAL Deliverable, 4.
 22. Cantat, C. (2017). "The Hungarian border spectacle: Migration, repression and solidarity in two Hungarian border cities". Center for Policy Studies/CEU Working Paper Series, (3).
 23. Cooper, Melinda, *Insecure Times*.(2004). "Tough Decisions: The Nomos of Neoliberalism", Vol. 29, No. 5, *Governing Society Today* , pp. 515-533 (19 pages) Published By: Sage Publications, Inc.

24. de los Angeles Flores, M., & Chavez, M.(2019). "Trump's US-Mexico Border Agenda: An Agenda-Building Examination of Candidate-Generated Messages". *Norteamérica, Revista Académica del CISAN-UNAM*, 15(1).
25. Dyzenhaus, D.(1997). *Legality and Legitimacy*. Carl Schmitt, Hans Kelsen and Hermann Heller in Weimar, Oxford: Oxford University Press.
26. Herrero, Montserrat (2015), *The Political Discourse of Carl Schmitt*, London.
27. MacGregor, Marion.(2020). "Greece: Border closures leave migrants stuck", denied rights in mainland camps, <https://www.infomigrants.net/en/post/24554/greece-border-closures-leave-migrants-stuck-denied-rights-in-mainland-camps>.
28. Mehring, R.(1989). *Pathetisches Denken. Carl Schmitts Denkweg am Leitfaden Hegels: Katholische Grundstellung und antimarxistische Hegelstrategie*, Berlin: Duncker&Humblot.
29. Michael J Greig.(2001). *The End of Geography? Globalization, Communications, and Culture in the International System*
30. Mouffe, Chantal. (2007). "Carl Schmitt Warning on the Dangers of a Unipolar World", in *Odysseos and Petito*, London: Rowman & Littlefield.
31. Odysseos, Louiza & Petito, Fabio .(2007). *The International Political Thought of Carl Schmitt*, London: Routledge.
32. P.J. Taylor, M. Hoyler, D.R.F. Walker and M.J.(2001). "Szegner, A New Mapping of the World for the New Millennium", published *The Geographical Journal*, 167
33. Paasi, A. (1999). "The Finnish-Russian border in a world of de-territorialisation". In *The NEBI Yearbook 1999* (pp. 215-228). Springer, Berlin, Heidelberg.
34. Rangel Torrijo,Hugo. (2018). "The Conservative Discourse Behind the US–Mexico Border Wall vs.Co-operation for Cross-Border Regional Development", *Université du Québec à Montréal, UQUAM, Québec, Canada*
35. Gerwens, Sarah; Enria, Nicoletta.(2020). "Greek-Turkish border crisis: Refugees are paying the price for the EU's failure to reform its asylum system", <https://blogs.lse.ac.uk/europpblog/2020/03/25/greek-turkish-border-crisis-refugees-are-paying-the-price-for-the-eus-failure-to-reform-its-asylum-system>.
36. Vernon, V., & Zimmermann, K. F. (2019). "Walls and Fences: A Journey Through History and Economics" (No. 330). GLO Discussion Paper.
37. Zoltan Kekesi, M. (2017). "Hungary: Migration and the policy of closed borders". AMO Briefing paper, 18.